

علل مهاجرت اعراب جنوبی (یمانی) به ایران بعد از ظهور اسلام

دکتر صادق آیینه وند

استاد دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

حسن جوادی نیا (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری دانشگاه مذاهب تهران، تهران، ایران

چکیده

اعراب جنوبی که از یک سو به سبب انتساب به یعرب بن قحطان، قحطانی و از سوی دیگر به سبب سکونت در سرزمین یمن، یمانی نامیده می‌شوند، در کنار اعراب شمالی (عدنانی، مضر) دو گروه عمده شبه جزیره عربی را تشکیل می‌دادند که مدام درگیر جنگ و خونریزی و غارتگری بودند و چنان به این غارتگری‌ها و خونریزی‌ها افتخار می‌کردند که خاطره آن روزها را به عنوان ایام العرب به یادگار گذاشتند. چون رسالت حضرت محمد(ص) آغاز شد این تضادها و دشمنی‌ها از بین رفت و برای اولین بار تمامی اعراب در واقعه هجرت به مدینه با هم برابر شدند. اما با وفات پیامبر(ص) دوباره تعصبات و درگیری‌های ایام جاهلی آشکار شد و اولین بار خود را در قالب اختلاف بر سر جانشینی وی بین مهاجرین(عرب شمالی) و انصار(عرب جنوبی) نمایان کرد که تا حدودی کنترل شد. چون امویان به قدرت رسیدند مهاجرت‌های گسترده اعراب جنوبی به نواحی مختلف قلمرو اسلامی و از همه مهم‌تر ایران شروع شد تا جایی که در کنار موالی منجر به سقوط حکومت اموی و تشکیل دولت عباسی شدند. در این پژوهش سعی بر این است تا با روشی توصیفی-تحلیلی و استفاده از ابزار مطالعه کتابخانه‌ای علل مهاجرت اعراب جنوبی از شبه جزیره عربی در دوره اموی بررسی شود. در واقع باید گفت علی‌رغم دلایل اقتصادی، اجتماعی و نظامی و...، دلیل اصلی این مهاجرت‌ها بروز تعصبات و نزاع‌های دوره جاهلی در این دوره بود که اعراب جنوبی را مجبور به مهاجرت کرد.

واژگان کلیدی: اعراب جنوبی، اعراب شمالی، مهاجرت، ایران،

مقدمه

اعراب جنوبی و اعراب شمالی دو جناح نیرومند جزیره العرب مقارن ظهور اسلام بودند که از دیر زمانی جهت تسلط بر شبه جزیره و ارکان آن با هم در رقابت بودند. از آنجا که در عربستان قبل از اسلام دولت واحد و قدرتی وجود نداشت تا بتواند این رقباء را به اتفاق برساند، اداره امور عمومی آنان را به عهده بگیرد و جامعه متفرق را انتظام بخشد، نظام قبیله‌ای رایج بود که بر اساس آن، افراد بر پایه روابط خونی با یکدیگر ارتباط داشتند. این وضعیت ادامه داشت تا اینکه اسلام ظهور کرد و حضرت محمد(ص) توانست امت واحد و یکپارچه‌ای را در مدینه تشکیل دهد.

روزی که پیامبر(ص) میان مهاجران و انصار در مدینه عقد برادری بست آنان هم چشمی‌ها، کینه توزی‌ها و تفاخرات دوره جاهلی را به فراموشی سپردند تا جایی که انصار نه تنها خود را با مهاجرین برابر می‌دانستند بلکه آنان را بر خویش مقدم می‌شمردند. بدنبال رحلت پیامبر گرامی اسلام در سال ۱۱ق. (۶۳۲ م) تمام حاصل زندگی وی مورد تهدید قرار گرفت، آرامش و برادری که در طول حیات ایشان بخصوص در مدینه بین اعراب قحطانی و عدنانی به وجود آمده بود با وفاتش از بین رفت و نزاع‌ها و اختلاف‌هایی که قبل از ظهور اسلام بین آنان بود و امنیت را از تمامی قبایل و طوایف ساکن شبه جزیره گرفته بود دوباره ظاهر شد و خود را در اختلاف بر سر جانشینی پیامبر(ص) در سقیفه بنی ساعده نشان داد. بنابراین در نبود توافق بر سر خلیفه جدید جامعه اسلامی که آمیزه‌ای از گروه‌های جمعیتی مختلف بود در معرض تجزیه قرار گرفت و یمانی‌ها که خود را در پیشبرد اسلام سهیم می‌دانستند گردن افراشتند و حتی به جنگ هم راضی شدند.

در طی خلافت ابوبکر و عمر و به دلیل درگیری اعراب به فتوحات و کسب غنائم، ساده زیستی خلفاء و سخت گیری‌های آن دو بر اشراف اموی، درگیری‌های جاهلی کمتر دیده می‌شد و هر دو گروه اعراب همچنان در اداره حکومت و جامعه نقش ایفا می‌کردند. اما در خلافت عثمان تنها مضریان و بخصوص قریش بودند که اداره حکومت را در دست گرفتند و یمانیان کلا کنار زده شدند؛ در واقع حکومت عثمان، حکومت اشراف اموی بود. در خلافت او سران بنی امیه که از خویشاوندانش بودند زمام امور را در دست گرفتند و منصب‌های حساس و شغل‌های پر سود را به خود اختصاص دادند. چون حضرت علی(ع) به خلافت رسید گرچه وی در طی خلافت خود

سادگی و برابری و برادری روزگار پیامبر(ص) را دیگر بار زنده ساخت اما باز درگیری جامعه مسلمین در سه جنگ پیایی جمل، صفین و نهروان در این زمان بدنبال همین تعصبات و کینه توزی‌های دوره جاهلی پدیدار گشت. اما بنی امیه که از دوره عثمان روی کار آمده و به فرد اول حکومت مبدل شده بودند، حکومت و قدرت خود را بر اساس سیادت عرب و بخصوص عرب قیسی بنا نهادند و عرب یمانی را از امور مملکتداری برکنار و از قدرت انداختند. بنابراین از این دوره به بعد این دسته از اعراب به مهاجرت شبه جزیره عربی اقدام کردند و به سایر ممالک اسلامی از جمله ایران رفتند. مهاجرت این گروه در این دوره به قدری افزایش یافت که اعراب قحطانی ساکن ایران برای دست یابی به موقعیتی برتر و رهایی از قید و بند امویان به پا خاستند و همراه با موالی و سایر گروه‌های مخالف امویان به هم پیوستند و بر ضد امویان پا خاستند تا جایی که منجر به سقوط این دولت و روی کار آمدن دولت عباسیان شدند.

اعراب ساکن شبه جزیره عربی

جمهور اهل اخبار اعراب ساکن عربستان را دو دسته عمده می‌دانند: اعراب عاریبه(قحطانی) یعنی اصلی و اعراب مستعربه(عدنانی) یعنی عرب شده(فیاض:۱۳۶۷، ۱۵). اعراب قحطانی که در زمان‌های پیش از اسلام در جنوب عربستان سکنی داشته اند از نسل یعرب بن قحطان بن نوح بوده- اند(شهیدی: ۱۳۶۷، ۳). بنا به گفته دینوری چون قوم عاد در جنوب عربستان منقرض و نیست شد، یمن در اختیار قحطان بن عابر گذاشته شد و سرزمین یمن برای قحطان صاف شد. اما کسی که به یمن رفت یعرب پسر قحطان بود که پس از مرگ پدر خود همراه با برادران و فرزندان در یمن ساکن شدند(دینوری، ۱۳۶۸: ۳۱)

چون خاک یمن حاصلخیز بود و با خلیج فارس، دریای عمان و دریای سرخ مجاور بود قحطانی‌ها زودتر از سایر اقوام عربی متمدن شدند و دولت‌هایی مثل معین، قتبان، حضرموت، سبا و حمیر از منطقه برخاستند. منطقه جنوب عربستان با برخورداری از آب و هوای مساعد، ریزش باران‌های موسمی، داشتن زمین‌های کشاورزی، قرار داشتن در مسیر راه‌های تجاری و مجاورت با دریا از دیر زمان آبادان بود. ناحیه جنوب تنها جایی از شبه جزیره بود که از نعمت آب و باران‌های منظم برخوردار بود. جنوب عربستان منطقه‌ای بود با مردمی شهرنشین و متمدن، دارای نظام و سازمان

اجتماعی که شغل غالب آنان کشاورزی و بازرگانی بود (شهیدی: ۱۳۶۷، ۶؛ فیاض: ۱۳۶۷، ۱۸). بنابراین در حالیکه جنوب عربستان مهد قدیمی‌ترین تمدن‌های شبه جزیره و تا ظهور اسلام پیوسته دستخوش دگرگونی بود، قسمت‌های خشک و غیر قابل سکونت آن تاریخی یکنواخت داشت. برخلاف جنوب، از آنجا که شمال عربستان از سه طرف با صحرای بادیه الشام دیوار به دیوار بود و به اقتضای طبیعت زمین، زندگانی صحراگردی بیش از شهرنشینی رواج داشته و اکثریت اعراب صحرائشین و بت پرست بوده‌اند علی‌رغم اعراب جنوبی که در پرستیدن جرم‌های آسمانی چون ماه و خورشید و ستارگان سابقه طولانی داشته است (شهیدی، ۱۳۶۷: ۲۹). در این ناحیه که اغلب بیابانی بوده و از آب هم بهره‌چندانی نداشته منزلگاه پایداری ساخته نمی‌شد، مردم بصورت اجتماعی زندگی نمی‌کردند و پیوسته در پی آب در حال گردش بودند و از تمدن و حکومت بهره‌ای نداشتند (همان: ۶). اعراب عدنانی که در شمال عربستان سکونت داشتند و به این سبب هم اعراب شمالی نامیده می‌شدند از لحاظ نظام اجتماعی به استثنای قبیله قریش و ثقیف همه صحرائشین و بیابانگرد بودند (فیاض، ۱۳۶۷: ۴۵) گرچه در کرانه‌های دریای سرخ و در نجد عربستان در اثر ذخیره آب‌های زیرزمینی شهرک‌هایی مثل مکه و یشرب به وجود آمده بود (همان: ۴۸).

اعراب جنوبی در حکومت خلفای راشدین

چنانچه ذکر شد هم چشمی و کینه توزی قبیله‌ای در بین قبایل ساکن عربستان وجود داشت و امری طبیعی بود؛ اما با گسترش اسلام و تعلیمات پیامبر (ص)، مساوات اسلام و الغای امتیازات خانوادگی این برتری فروشی و کینه‌جویی موقتا از بین رفت. با وفات پیامبر (ص) و از آن روز که مسلم شد زمامدار مسلمین باید از تیره قریش باشد گرچه این تفاخرات و فخرفروشی‌ها تجدید گردید اما از خودگذشتگی صحابه، سادگی دستگاه خلافت، سخت‌گیری خلفاء علی‌الخصوص عمر بر اشراف قریش، بی‌رونق بودن بساط مال‌اندوزی و گسترش فتوحات به آن امکان خودنمایی نداد. در واقع در دوره خلافت ابوبکر و عمر اعراب به یک چشم دیده می‌شدند، اگر حاکم یک ناحیه از عرب شمالی انتخاب می‌شد حاکم ناحیه دیگر از اعراب جنوبی بود. عمر که مراقب بود تا تعادل بین دو تیره را حفظ کند، به شدت امویان و قریش را تحت نظر گرفت و از

مال اندوزی و خروج آنان از مدینه ممانعت کرد و هرچند رقم درآمد خزانه عمومی از برکت غنیمت های جنگی، خراج و جزیه ایران و روم بالا رفت اما سیاست خشونت آمیز خلیفه تا حد ممکن توازن بین دو دسته را برقرار کرد. چون نوبت به خلافت عثمان رسید، اشراف اموی که از خویشاوندانش بودند در کار سیاست و اداره امور کشور دخالت کردند تا جایی که دخالت آنان به راندن انصار و اعراب جنوبی از صحنه سیاست منتهی شد. در واقع قریش و مضریان نه تنها عهده دار کارهای بزرگ شدند بلکه سیل درآمد عمومی هم به خانه آنان سرازیر شد (شهیدی: ۱۳۶۷، ۱۹۸). بنابراین در نتیجه مال اندوزی و انحصار طلبی این طبقه بار دیگر کینه های خفته بیدار شد و این دو دستگی در طول قرن ها باقی ماند.

در خلافت عثمان از یک سو چون مردم بیست سال از دوره پیامبر (ص) و سادگی عصر ابوبکر دور شده بودند و از سویی دیگر سخت گیری عمر در کار قریش نبود خصومت قیسی و یمانی دوباره آغاز شد و دامنه آن بالا گرفت و در همه درگیری های عصر اموی و عباسی ردپای آن به چشم می خورد. رابطه عثمان با قریش و قیسیان به حدی قوی بود که در جانبداری از آنان، مخالفین و معترضین را گاهی به تبعید دسته جمعی و زندان محکوم می کرد. عثمان چون به خلافت رسید دست یمانیان را از منصب حکومت کوتاه کرد و بجای اینکه آنان را در قدرت شریک سازد بر طبق خواسته مشاوران اموی خود گروهی از ناخشنودان یمانی را به میدان های جنگ فرستاد و گروهی دیگر را به شهرهای دوردست روانه ساخت. او نه تنها یمانیان را کنار زد بلکه جزء بنی امیه تیره های دیگری را به حکومت شهرهای مهم نمی فرستاد (همان: ۱۳۴). در واقع تسلط بنی امیه بر خلافت، نتیجه منطقی این اصل بود که در سقیفه برای خلافت مقرر کرده بودند، " از آن قریش است " (فیاض، ۱۳۶۷: ۱۵۹).

خودخواهی مشاوران عثمان و ترکنازی های امویان در شهرهای بزرگ و دست اندازی آنان بر بیت المال مردم را ناخشنود کرد و موج اعتراض برخاست و این اعتراضات به قدری زیاد شد که به انقلاب در نواحی مختلف علیه عثمان ظاهر شد و در نهایت منجر به قتلش شد. نکته جالب توجه این است که اغلب افراد و کسانی که این برخوردها را علیه خلیفه سوم رهبری می کردند منشأ یمانی داشتند (محمد جعفری، ۱۳۸۷: ۱۰۹).

اما چون حضرت علی(ع) به خلافت رسید با مشکلات زیادی مواجه شد. کشوری پهناور، ایالت‌هایی با مردمی از نژادهای مختلف، داعیه دارانی در گوشه و کنار و از همه مهمتر اینکه در داخل مدینه با تنی چند مدعیان خلافت روبرو بود. حضرت باید دگرگونی‌ای را که در سنت پیامبر(ص) و سیرت بعضی از یاران وی طول یک ربع قرن به وجود آمده بود، بردارد و روش رسول خدا را زنده سازد. وی که می‌خواست اسلام را به سادگی عصر پیامبر(ص) برگرداند، در تقسیم بیت المال همه را از قحطانی و عدنانی به یک چشم می‌دید، موجودی را به همه یکسان داد، از قدرت و ثروت اشراف اموی کاست و جنوبیان را دوباره روی کار آورد طوری که تعدادی از والیان علی(ع) از اعراب جنوبی بودند مثل ولایت عثمان بن حنیف بر بصره، قیس بن سعد و مالک اشتر بر مصر و سهل بن حنیف بر شام.

اعراب جنوبی در خلافت اموی

با تاسیس خلافت موروثی اموی توسط معاویه که در حقیقت یک دولت عربی محض بود و با خلافت معنوی و انتخابی خلفای راشدین شباهت نداشت، مجدداً تعصب عربی جاهلی تقویت شد(زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ۱۳۷۳: ۳۵۲). در طی حکومت اموی میدان عمده جنب و جوش عراق بود؛ مخصوصاً اهل کوفه که از بنی امیه نفرت بسیار داشتند که شاید تا حدی یادگاری بود از اختلاف قدیم بین شام و عراق. در واقع با رسیدن معاویه به خلافت و انتقال بیت المال از عراق به شام اهل عراق شروع به مخالفت کردند و مکرر با دستگاه خلافت شام به مناظره برخاستند و هر وقت فرصتی به دست می‌آوردند بر سلطه شامیان عصیان می‌کردند، نکته قابل توجه در این است که در تمامی این هیجان‌ها و انقلاب‌های عراق تحریک و نفوذ بنی هاشم در کار بود(زرین کوب، بامداد اسلام، ۱۳۵۴: ۱۳۴). در کوفه انصار که اعراب قحطانی بودند با علی(ع) همراه شدند و مهاجران از اعراب عدنانی به معاویه پیوستند. انصار از مهاجران دلیر تر بودند و حرفشان در میان ملت پیشرفت داشت(زیدان، بی تا، ۶۷۵)

معاویه می‌دانست تنها ایالتی که با دستاویز ساختن هواخواهی علی(ع) و خاندان وی برابر او خواهد ایستاد عراق است و از آنجا که عراق اندک اندک پایگاه انصار یعنی تیره قحطانی(پیروان علی(ع)) شده بود دستور به آزار و اذیت آنان داد، تحقیرشان کرد و پستی نژاد و سختی زندگیشان

را به رخشان کشید (شهیدی، ۱۳۶۷، ۱۷۶). از جمله کارهای اعمال شده در راستای این هدف واگذاری کوفه و بصره به زیاد بن ابیه بود، مخصوصاً کوفه که به سکونتگاه اعراب جنوبی که اغلب شیعه بودند مبدل شد. در این دوره شیعیان از آزار و اذیت حکام اموی و رفتارهای خشونت بار آنان در امان نبودند. در واقع مأموریت اصلی زیاد بر عراق سرکوبی شیعیان بود (ابراهیم حسن، بی تا، ۹۹). گرچه در دوران یزید بن معاویه و پس از مرگ او نیز تعصب قبایلی به سود قحطانی‌ها پیدا شد، اما چون چندان قوی نبود که حکومت اموی را بخطر بیندازد امویان همچنان با دشمنان سیاسی خود مبارزه می کردند. یزید که مادرش از قبیله بنی کلب از اعراب جنوبی بود جانب یمانیان را گرفت و آنان را داخل در سیاست و امور مربوط به حکومت کرد.

در عصر عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک برخلاف وجود تعصبات، دو خلیفه قدرت این را داشتند تا نیروهای دو قبیله را در جهت تعادل و پشتیبانی قرار دهند. به منظور همین هدف بود که عبدالملک حجاج را بر عراق گماشت. کار حجاج در عراق عبارت بود از زد و خورد با خوارج و تعقیب و آزار کسانی که در تشیع ثابت بودند (زرین کوب، بامداد اسلام، ۱۳۵۴: ۱۴۶). از جمله شورش‌هایی که در اثر تحقیر اعراب جنوبی در عراق علیه حجاج شکل گرفت قیام عبدالرحمان بن اشعث بود. طبق گفته مسعودی به عبدالرحمان گفته بودند که او همان قحطانی است که یمانیان انتظار او را می برند و ملک آنان را تجدید خواهد کرد (مسعودی، ۱۳۸۱: ۲۹۳).

اعراب جنوبی در زمان سلیمان بن عبدالملک در دوره حکومت یزید بن مهلب بر عراق و خراسان توانستند تا حدی بر قیسی‌ها مسلط شوند. در عصر عمر بن عبدالعزیز که مردی عادل بود خرابی‌های گذشته اصلاح شد و عناصر شورش طلب را راضی کرد زیرا او از هیچ قبیله‌ای طرفداری نمی کرد و فرمانداران خویش را با رعایت کفایت و عدالت و بدون توجه به جایگاه قبیله‌ای آنان انتخاب می کرد. با مرگ عمر و به قدرت رسیدن یزید بن عبدالملک نزاع اعراب جنوبی و شمالی از سر گرفته شد؛ خلیفه که از اعراب شمالی بود در این فتنه‌ها دخالت کرد و جانب اعراب قیسی را گرفت و یمانیان را کنار گذاشت (ابراهیم حسن، بی تا: ۴۲۴). وی نخستین خلیفه اموی است که به طور علنی با قیسی‌ها همراه با تعصب هم‌نوا شد (طغوش، ۱۳۸۰: ۱۵۲).

یزید نسبت به قیسی‌های شام علاقه‌ای داشت که موجب خشم و نارضایتی یمنی‌ها گشت و خروج یزید بن مهلب را به دنبال داشت. اعراب یمنی نیز که از خلیفه ناراضی بودند به او پیوستند و بصره و توابع آن تا فارس و کرمان در دست آنان افتاد. اما با کشتن یزید بن مهلب آتش کینه و تعصب در دل یمنیان فروزان شد چنانچه برای دولت اموی مایه خطر شد (همان: ۱۵۱). این دو تیره دشمنی دیرین را فراموش نمی‌کردند و چون هردو نژاد در سراسر عراق و ایران پراکنده بودند پیوسته میان آنها درگیری پدید می‌آمد. شمار قحطانیان در مشرق بیشتر بود و مهتری عدنانیان را تحمل نمی‌کردند. گاهی خلیفه‌ای روی کار می‌آمد و از عدنانیان پشتیبانی می‌کرد و در نتیجه قحطانیان خوار می‌گشتند و گاه عکس آن اتفاق می‌افتاد. این تعصب قومی را خلفای اموی برای استفاده خود دامن زدند؛ در حقیقت اعراب را پس از مسلمانی دوباره به یاد جاهلیت انداختند (ابراهیم حسن، بی تا، ۹۹). خلیفه‌هایی هم که در سی سال آخر امویان روی کار آمدند نه چون عبدالملک درایتی داشتند که بتوانند نیروی این دو تیره را در حال تعادل و در جهت پشتیبانی قرار دهند و نه آن کفایت را داشتند که آنان را سر جای خود بنشانند. بنابراین در این نزاع‌ها دوباره قیسیان روی کار آمدند و خلیفه هم دستور به قتل یمنیان داد.

وقتی یزید مرد و هشام روی کار آمد متوجه شد که کار قیسیان بالا گرفته و بیش از آنچه باید، نفوذ یافته‌اند. بنابراین به یمنیان متمایل شد تا توازن میان دو گروه را برقرار کند. عواملان مضری را عزل و به جای آن از یمنیان انتخاب کرد از جمله خالد بن عبدالله قسری را بر عراق گذاشت. نفوذ قدرت یمنیان که پس از کشته شدن یزید بن مهلب سستی گرفته بود تجدید شد و نفوذ مضریان نقصان یافت. هشام نسبت به قبایل رقیب روش ثابتی نداشت زیرا از آن پس که بسوی یمنیان متمایل شد از آنان هم روی برگرداند و به مضریان پیوست و ولایت دارانی از آنان انتخاب کرد از جمله یوسف بن عمر ثقفی را به جای خالد والی عراق کرد. قتل خالد که در زمان ولید بن یزید شکل گرفت سقوط اموی را سریعتر کرد زیرا یمنیان از قتل پیشوای خود سخت برآشفتمند. خالد متهم شده بود که به علویان کمک می‌کند. (همان: ۲۷-۴۲۶).

ولید بن یزید که از جانب مادر به نزاری‌ها نسبت می‌رساند در عصیبت نژادی طرفدار این طایفه بود و قحطانی‌ها را طرد کرد به همین جهت خالد بن عبدالله قسری را که بزرگترین رئیس

قحطانی وقت بود به یوسف بن عمر ثقفی از اعراب قیسی سپرد تا او را کشت و خانواده اش را برانداخت و به این ترتیب دل یمنی ها از او زهرآگین شد (طقوش، ۱۳۸۰: ۱۷۴). در سال های پایانی حکومت اموی این تعصبات بیش از هر دوره ای گسترش یافت و هر خلیفه ای که می آمد جانب قبیله ای را می گرفت و با کمک آنان حکومت می کرد. مروان دوم هم به قیسی ها تکیه داشت زیرا به کمک ایشان به خونخواهی ولید دوم برخاست و حکومت را در دست گرفت و همچنین جزیره که پایتخت او بود پایگاه قیسی ها به شمار می رفت. بنابراین باید گفت که در سراسر حکومت اموی به استثنای یکی دو دوره کوتاه قدرت کامل در دست اعراب قیسی و مضری بود.

مهاجرت اعراب جنوبی به ایران

در رابطه با مهاجرت قحطانیان باید گفت که انگیزه های اقتصادی و سیاسی در مهاجرت آنان به ایران نقش داشته است. گاهی دسته ای به منظور شرکت و کمک در جنگ ها به این نواحی کوچانده می شدند و گاهی عرب ها تنها برای کشورگشایی کوچ نمی کردند بلکه عده ای از آنها به کشورهای تازه گشوده می رفتند تا زندگی بهتری برای خود بیابند. هر کدام از قبایل که دچار خشکسالی می شد به یک طرف از جمله ایران می رفت و در محلی که با سرزمین آنان شباهت داشت ساکن می شد (زیدان، بی تا، ۶۸۲). شاید بتوان گفت که فقر و گرسنگی، نقصان کشاورزی، افزایش جمعیت جزیره العرب و کافی نبودن مواد غذایی را از عوامل اصلی مهاجرت های مکرر اعراب به ایران بوده است (مفتخری و زمانی، ۱۳۸۷، ۳۲).

در سایر موارد خلفا به دلیل تعصب قومی و حمایت از اعراب قیسی و عدنانی و به منظور جلوگیری از جنگ و خونریزی، اعراب جنوبی را به مناطق دور و نزدیک کوچ می دادند. بخصوص در زمان بنی امیه که تا حدی تعصب قومی تجدید شد. از آن رو هر خلیفه یا امیری قبایل خویشاوندش را به مرکز فرمانروایی خود کوچ می داد. مثلا در زمان یزید بن مهلب و قتیبه بن مسلم باهلی که حاکم خراسان بودند بر تعداد اعراب جنوبی ساکن ایران افزوده شد چون هر دو قبایل خویشاوند خود را به ایران بردند (همانجا). گاهی هم کوچاندن قبیله های قحطانی برای آن بود تا از شر آنان آسوده شوند. قبایلی که به هر دلیلی با نظام اموی سر ستیز داشتند اجبارا به نقاطی

خاص تبعید می شدند. برخی از قبایل متمایل به جناح های مخالف اموی که اغلب جنوبیان بودند نیز پس از شکست در شورش ها برای رهایی از مجازات های سنگین به نقاط دوردست می رفتند که مهاجرت قبایل شیعی مذهب به قم و اصفهان پس از شکست قیام ابن اشعث از آن نمونه می باشد. (قمی، ۱۳۶۱، ۲۶۴).

از آنجا که امویان حکومت خود را بر اساس سیادت عرب بخصوص عرب مضر بنی بنا نهادند و یمنیان خوار گردیدند و در نتیجه سیاست های خشن و سرکوبگر عمال اموی همچون حجاج موجب مهاجرت گروههایی از پیروان تشیع که اغلب از اعراب یمنی بودند به سوی ایران شد مثل سکونت قبیله اشعری حدود سال ۸۲ هجری در قم (همان، ۲۴۰). شیعی بودن قبایل یمنی از جمله اشعریان از آنجا پیداست که اکثر هواداران علی(ع) در مخالفت اولیه بر علیه خلافت ابوبکر اصلا از عربستان جنوبی بودند و در دفاع از حقوق ایشان نقطه نظر کاملا مذهبی داشتند و به حکومت ارثی اعتقاد داشتند (محمد جعفری، ۱۳۸۷، ۴۰). این اعراب برخلاف اعراب شمالی که معتقد به صفت شیخوخیت بودند اعتقاد داشتند که رهبری مکه همراه با حق طبیعی روحانیت نزد هاشمیان موروثی است (همان، ۱۰۲) و از سویی دیگری پس از شهادت امام حسین(ع) در هر قیامی که برای خونخواهی وی انجام گرفت از جمله توابین و قیام مختار اعراب یمنی هم شرکت داشتند و عناصر اصلی این جنبش بخصوص توابین را شیعیان کوفه که بیشتر یمنی بودند تشکیل می دادند (منتظر القائم، ۱۳۸۰، ۳۱۱).

با تسلط امویان بر اریکه قدرت نیاز به مهاجرت دسته جمعی قبایل به مناطق مفتوحه بیش از هر زمانی احساس می شد و اگرچه به ظاهر جهت نظامی داشت در اصل دارای ریشه اقتصادی و اعتقادی بود. (مفتخری و زمانی، ۱۳۸۷، ۷۳). اندیشه اسکان دائمی عرب در داخل ایران خصوصا در شرق آن که آغاز آن به نخستین دوره فتوحات بر می گشت بیشتر در دوره امویان مورد توجه واقع شد که بیشتر این افراد از قبایل یمنی بودند (همانجا). باید به این نکته هم اشاره کرد که یمنیان که اغلب بازرگان بودند و به تجارت اشتغال داشتند به منظور انجام امور تجاری و از سویی برای قدرت برتر بر قیسیان که طی حکومت اموی قدرت فراوان یافته بودند به مهاجرت پرداختند.

بنابراین اعراب جنوبی بخاطر انگیزه ای مختلف به اختیار یا اجبار به سوی ایران روانه شدند و در مناطقی خاص بخصوص خراسان و سیستان مستقر شدند.

انتخاب ایران از سوی اعراب جنوبی

ایرانیان که کم و بیش در همان سالهای اولیه خلافت امام علی(ع) با تشیع آشنا شده بودند و از آنجا که سرزمین ایران از لحاظ طبیعی بخصوص نواحی بیابانی آن از جمله ناحیه مرو در خراسان و سیستان و کرمان و قم در عراق با طبع زندگی اعراب موافق بود مورد توجه آنان قرار گرفت زیرا بیابان نورد عرب به کمک شتر بخوبی می توانست در بیابانهای اطراف خراسان رفت و آمد کند(زرین کوب، ۱۳۷۳: ۳۶۷، ۶).

در سالهای پایانی حکمروایی خاندان بنی امیه ستم و بیداد، بی نظمی و اغتشاش، و حس نفرت اعراب یمانی نسبت به امویان بخصوص در سرزمین های اسلامی بقدری بود که بقول مورخان آنان فریاد وامحمدا می کشیدند و در انتظار نجات دهنده ای بودند. اعراب جنوبی هم که می دانستند ایرانیان بیشتر از دیگر مناطق اسلام نسبت به خلفای اموی کینه دارند به ایران مهاجرت کردند و در سقوط اموی با ایرانیان همنا شدند چون امویان حامی اعراب قیسی بودند یمانیان را کنار زدند. در این شرایط سود عمده هم عباسیان بردند. در این سرزمین بسیاری از ایرانیان و موالی متنفذ از حکومت افراطی اموی وجود داشت به ویژه که خراسان از مرکز خلافت اموی دور بود. خراسان در واقع قلمرو بکری بود که دست هوسران کسی بدانجا نرسیده بود و اختلافات دینی آنان را تقسیم نکرده بود. از سوی دیگر نفوذ فرقه های مذهبی تا اواخر قرن اول هجری در آنجا محدود بود و تمایلات و عقاید شیعی قوت داشت(همان، ۳۸۴). بنابراین عباسیان از همان آغاز دریافتند که ایران بخصوص خراسان به واسطه ی اینکه محل سکونت بسیاری از افراد ناراضی است و از مرکز خلافت اموی دور است و از آغاز اسلام مرکز آراء سیاسی بود مرکز خوبی برای تبلیغات آنان می تواند باشد.

نتیجه گیری

همانطور که در ابتدای مقاله ذکر شد هدف از انجام این پژوهش دادن پاسخی است به اینکه چرا اعراب جنوبی در طی خلافت اموی به مهاجرت به ایران دست زدند و چرا بیش از سایر مناطق به

ایران رفتند. با توجه به پژوهش و مطالعات انجام شده نتیجه ای که می توان از مباحث ذکر شده گرفت این است که هر چند مهاجرت اعراب جنوبی در طی خلافت اموی در پی انگیزه ها و اهداف متفاوتی از جمله اقتصادی، مذهبی، سیاسی و ... شکل گرفت اما باید مهم ترین انگیزه آنان برای مهاجرت را مبنی بر سیاست تعصب نژادی امویان دانست که با اعمال خود دوباره آن کینه توزی ها برخوردها و درگیری های دوره ی جاهلی و پیش از اسلام را زنده ساختند و با حمایت از قیسیان و مضریان و برکناری یمنیان از امور مملکتداری و سیاست، دشمنی اعراب جنوبی را علیه خود برانگیختند و آنان را در کنار موالی به دشمنان اولیه خود و اصلی ترین عامل سقوطشان مبدل کردند چون هر چند در دوره قبل از امویان هم یمنیان به ایران رفتند ولی از آنجا که هدف آنان بیشتر اقتصادی و مذهبی بود و به منظور انجام امور بازرگانی یا برای تبلیغ و گسترش اسلام به آنجا می رفتند تعدادشان زیاد نبود اما در عصر اموی چنانچه این انگیزه ها وجود داشت اما با سیاست تعصبشان بر تعداد اعراب جنوبی مهاجر به ایران و سایر نقاط اسلامی افزوده شد.

اعراب جنوبی هم که از نارضایتی ایرانیان علیه دولت اموی و متناسب بودن وضعیت جغرافیایی ایران با طرز معیشت خود آگاه بودند، مهاجرت خود را در آغاز قرن اول هجری شروع کردند و با موالی هماهنگ شدند و عباسیان هم که سالها آرزوی تشکیل خلافت را در سر می پروراندند از این شرایط به وجود آمده به نحو احسن استفاده کردند و اوضاع را به سود خود به پایان رساندند و دولت عباسی را تشکیل دادند.

منابع و مأخذ

۱. ابراهیم حسن، حسن (بی تا). تاریخ سیاسی اسلام. ترجمه ابوالقاسم پاینده. انتشارات جاویدان.
۲. احمد العلی، صالح (۱۳۸۴). مهاجرت قبایل عربی در صدر اسلام. ترجمه دکتر هادی انصاری. بی جا: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی
۳. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴). فتوح البلدان. ترجمه آذرتاش آذرنوش. تهران: سروش
۴. خواندمیر، غیاث الدین (۱۳۵۳). تاریخ حبیب السیر. تصحیح دکتر دبیر سیاقی. بی جا: کتابفروشی خیام
۵. دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود (۱۳۶۸). اخبار الطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی
۶. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳). تاریخ ایران بعد از اسلام. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۷. _____، _____، بامداد اسلام (۱۳۵۴). تهران: انتشارات امیر کبیر
۸. زیدان، جرجی (بی تا). تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهر کلام. تهران: انتشارات امیر کبیر
۹. شعبان (۱۳۸۶). فراهم آمدن زمینه های سیاسی اجتماعی نهضت عباسیان در خراسان. ترجمه پروین ترکمنی آذر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۰. شهیدی، سیدجعفر (۱۳۶۷). تاریخ تحلیلی اسلام. تهران: مرکز نشر دانشگاه تهران
۱۱. طقوش، محمدسهیل (۱۳۸۰). دولت امویان. ترجمه حجت الله جودکی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۲. فیاض، علی اکبر (۱۳۶۷). تاریخ اسلام. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. قمی، حسن بن محمد بن حسن (۱۳۶۱). تاریخ قم. ترجمه حسن بن علی قمی. تهران: توس
۱۴. محمد جعفری، حسین (۱۳۸۷). تاریخ تشیع در مسیر تاریخ. ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی. بی جا: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۱۵. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۸۱). التنبه الاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بی نا

۱۶. مفتخری، حسین و حسین زمانی (۱۳۸۴). تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان.

تهران: سمت

۱۷. منتظر القائم، اصغر (۱۳۸۰). نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت (ع). قم: بوستان کتاب

قم.

۱۸. یعقوبی، احمد بن واضح (۱۳۷۱). تاریخ یعقوبی. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: شرکت

انتشارات علمی فرهنگی.

